بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 اسفند 1394.

مرحوم شهید صدر یک بحثی را در مورد حدیث رفع مطرح می فرمایند که خب اگر کسی مضطر باشد به اینکه نماز با وضو نخواند خب شکی نیست که جایز هست نمازش را با وضو نخواند و با تیمم بخواند. حالا اگر شخص آمد این اضطرار را تحمل کرد، نمازش را با وضو خواند. آیا این نماز صحیح هست یا نیست؟ خب این مبتنی بر این هست که آیا نماز با وضو در حال اضطرار ملاک داشته باشد یا ملاک نداشته باشد. بنابراین ما این بحث را می خواهیم عنوان کنیم که این نماز با وضو واجد ملاک هست یا نیست؟ خب ایشان در واقع دو تقریب برای اثبات واجدیت ملاک ذکر می کنند. تقریب اول اینکه حدیث رفع به مناط امتنان جعل شده است. کما اینکه از سیاق حدیث استفاده می شود. بنابراین باید نماز با وضو در آن ملاک باشد که با ارتفاع وجوب نماز با وضو منتی بر عباد گذاشته شده باشد و الا اگر در وجوب صلوه با وضو اصلا ملاک نباشد ارتفاعش هم منت در آن نیست. بعد ایشان در مقام پاسخ اینجوری می فرمایند که این اشکال مبتنی بر این است که فرض شده است موالی عادی در نظر گرفته شده است و مصلحتی که مصلحت برای شخص مولا هست آن در نظر گرفته شده است. گفته است که خب مولا گاهی اوقات یک مصلحت شخصی دارد و از مصلحت شخصی خودش به نفع مصلحتی که برای عبد است می گذرد. خب بنابراین این در جایی صدق می کند که حکم برای خودش مصلحت داشته باشد. الا حکم مصلحت نداشته باشد این وجوب برداشته شدنش خب چه منتی بر عبد است اصلا مصلحتی نداشته است که. ارتفاعش مستند بر منت گذاشتن بر عبد باشد که به خاطر تو من این کار را کردم. به خاطر تو نکردم از اول چیزی گیرت نمی آمد که می خواستی این را واجب کنی. این در موالی عادی این جوری است که رفع به معنای غمض عین از مصلحت شخصی مولا به جهت مصلحت بنده است. ولی در مولای حقیقی که آن مصلحتی که در عمل هم هست آن مصلحت هم مال خود بنده است. آنجور نیست که مصلحت مال خود بنده نباشد. پس اینجا چه جوری باید تصویر کرد؟ با وجودی که یک چیزی مصلحت هست شارع از او رفع ید می کند می گوید این به جهت اینکه نففس رفع مصلحت داشته است. یک مصلحت در متعلق بوده است. این مصلحت در متعلق، این مصلحت در متعلق را شارع به جهت اینکه در رفع یک مصحت اقوی وجود دارد از او رفع ید می کند. خب اگر این شکلی هست حالا چه در متعلق اصلا مصلحت نباشد و مصلحت رفع اقوی باشد از مصلحت در متعلق، معذرت می خواهم چه اصلا در متعلق مصلحت نباشد و در نتیجه به جهت مصلحت رفع شارع رفع را محقق کرده است. چه نه مصلحت باشد در متعلق و شارع به خاطر مصلحت اقوی از او رفع ید کرده است علی ای تقدیر امتنان صدق می کند. این جور نیست که وجود مصلحت در متعلق دخالت داشته باشد در امتنانی بودن رفعی که به مناط مصلحت در رفع است، آن چه ربطی به این دارد؟ مصلحت داشته باشد یا نداشته باشد. مهم این است که شارع می گوید که این رفع یک مصلحتی داشته است و من با این رفع هم این مصلحت را برای شما ایجاد کردم. جایی که این رفع مصلحت متعلق را از بین ببرد که بدتر است که. جایی که اصلا متعلق مصلحت نداشته باشد یک مصلحت رفع گیر مکلف می آید مصلحت بدون خلاصه کثر و انکسار. یک مصلحت کامل. ولی اگر عرض کنم خدمت شما در متعلق یک مصلحتی باشد مصلحت رفع اقوی باشد شارع با جعل رفع ولو مصلحت اقوی را گیر این طرف آورده است یک مصلحتی که در متعلق هم هست او را از آن فوت کرده است. یعنی امتنان در صورتی که در متعلق اصلا مصلحت نباشد، بیشتر از جایی هست که در متعلق مصلحت هست، مصلحت رفع اقوی هست.و پس بنابراین شما نمی توانید امتنان را قرینه قرار دهید برای اینکه مصلحت در متعلق وجود دارد. این امتنان در جایی که مصلحت در متعلق وجود نداشته باشد خیلی بیشتر است. یک مصلحت بدون مزاحم که در رفع هست آن را به مکلف شارع مقدس می دهد. خب این اصل تقریب کلام.

سوال: حاج آقا ببخشید این اصلا قبیح است که اگر متعلق هیچ مصلحتی نباشد و بعد مثلا شارع بخواهد ما را مکلف به همان متعلق کند یعنی اصلا بر این روایت امتنان نیست. بدتر باعث قبح است.. نه بحث ما این هست که،

سوال: اینهایی که می گویند قرینه می گیرند برای اینکه امتنان...

پاسخ: حالا یک بیان دیگری اینجا هست، یک بیان دومی هست آن بیان را حالا در موردش صحبت می کنیم. بحث سر این هست که امتنانی بودن، نفس امتنانی بودن ایا اقتضا می کند که متعلق مصلحت داشته باشد؟ حالا آن چیزی که شما می خواهید بفرمایید شاید تا حدودی نزدیک باشد به بیان دومی که شهید صدر مطرح می کند. حالا آن را در موردش صحبت می کنیم. خب این بیانی هست که اینجا شهید صدر مطرح می فرمایند. اما بیان دومی که شهید صدر مطرح می کنند و با توضیحات مفصلی که دنبال می کنند و نهایتا بیان دوم را می پذیرند، من چکیده بیان دوم را متعرض بشوم چون بعضی تکه هایش مبتنی بر یک سری بحث هایی هست که ما آن بحث ها را حذف کرده ایم. چکیده بیان ایشان این هست که رفع عبارت است از برداشتن چیزی بعد از وجودش. یک چیزی که موجود شده است و بعد از اینکه موجود شد اگر آن را مرتفع کنیم، این را به آن می گویند رفع. چیزی که از اول ایجاد نشود دفع است نه رفع. رفع اعدام الشیء بعد وجوده هست. خب این جا رفع ما اضطروا علیه به این اعتبار نیست که مثلا اول یک وجوبی برای ما اضطروا علیه بوده است و بعدا شارع مقدس این وجوب را برداشته است. این که نیست. وقتی که به این اعتبار نیست که اول موجود بوده است و بعد معدوم شده است به دو اعتبار رفع می تواند معنا داشته باشد. یک اعتبار این است که در امم سابقه وجود داشته است و در این امت شارع آن را برداشته است و یکی به این اعتباری که مقتضی داشته است شارع این مقتضی را حکم به عدم صدق مقتضا، چون یک شیئی که مقتضی اش موجود باشد به نحوی از انحاء کأنه ادعائا خود شیء موجود است. جایی ه مقتضی شیء موجود باشد، وجود مقتضی مصحح ادعای وجود مقتضی است. و همین می شود مصحح باشد که اینجا رفع را ما بگوییم که هست. رفع یک نوع رفع ادعایی است. در واقع ما می خواهیم بگوییم که این شیئی که مقتضی اش موجود بوده است که موجودب اشد به این اعتبار که کأنه موجود بوده است ما این می گویم که دیگر نه موجود نیست. بعد ایشان می فرماید که اگر احتمال عقلایی بدهیم که بعضی از تکالیف شاق غایت المشقه در امم سابقه بوده است کما اینکه از بعضی روایات می شود استظهار کرد و در بعضی روایات این مطلب می آید. امر دائر مدار بین این دو تا احتمال هست که مصحح رفع وجود تکلیف در امم سابقه است یا اینکه مصحح رفع، وجود مقتضی برای حکم است؟ ولی انصاف این است که نه، این ما این مطلب درست نیست که در امم سابقه تکلیف شاق وجود دارد بنابراین مصحح رفع همین وجود ملاک در به اصطلاح حکم هست. این چکیده فرمایش آقلای صدر. یک شاخ و برگ هایی فرمایش ایشان دارد که از آن شاخ و برگ ها می گذریم. من اول در مورد این استدلال دوم ایشان صحبت می کنم و بعد در مورد استدلال اول ایشان و یک صحبت کلی دارم در کل این بحثی که ایشان بحث را دنبال کرده اند. اما در مورد بحث دوم ایشان، ایشان اینکه می فرماید که در امم سابقه انصافش این است که این احتمال که به جهت اینکه در امم سابقه بوده است این نمی تواند باشد و امثال اینها، این رفع عن امتی کالنفس است که این رفع اختصاص دارد به امت مرحومه. یک چیزی که در امم سلابقه مرفوع باشد که رفع عن امتی معنا ندارد که. پس این حتما به این اعتبار است که، حالا رفع را به چه اعتبار اطلاق کرده است نمی خواهم بگویم رفع به چه اعتبار است ولی به هر حال تکالیفی که مرفوع است تکالیفی است که در امم سابقه وجود داشته است و در این امت وجود ندارد. این اختصاص دارد به این امت. پس بنابراین می تواند رفع به این ملاحظه باشد که چون در امم سابقه بوده است در این امت نیست دیگر. حتی لازم نیست روایات ما داشته باشیم که حالا ما مناقشه کنیم در روایات خاصه ای که در مسئله بحث وجود دارد. خود رفع عن امتی معنایش این است که مطلب چنین است. و در آیه قرآن هم به این مطلب تصریح شده است. کما حملته علی الذین من قبلنا. بر قبلی ها یک تحمیل هایی وجود دارد که این تحمیل ها بر این امت و جود ندارد. این تصریح آیه است و دیگر به روایات و امثال آنها لازم نیست وارد شویم که ببینیم اصلا آن مطلب درست است یا نیست. حالا آن روایات چیز های خاصی دارد که آنها را شاید نشود پذیرفت ولی اصل اینکه یک تکالیف شاقی در امم سابقه بوده است و آن تکالیف شاق در این امت وجود ندارد آن بحثی نیست. و یک نکته ای قبل از اینکه بحث را ادامه بدهم فراموش کردم در مورد اصل بحث بگویم آن این است که صورت مسئله ما در اصل وضوی حرجی، وضویی که اضطراری هست انسان می گیرد باید اضطرار و حرج به حدی نباشد که تحملش حرام باشد. اگر به نحوی باشد که تحمل حرام باشد چون نهی دارد، نهی از عبادت دلیل بر فسادش می شود وصورت مسئله در جایی هست که صرفا وجوب برداشته می شود نه اینکه حرمت وضوی ضرری، بنابراین جایی که وضوی با آب یک ضرر زیادی واجب بر انسان می آورد که محرم هست تحمل آن ضرر کردن. یا اگر ما گفتیم که مطلق اضرار به نفس جایز نیست، آن ما اضطروا علیه منشأ ضرر به نفس شود که خب آن به اصطلاح محرم است. در این بعضی روایاتی که در امم سابقه مطرح است یک مثال هایی هست که آن مثال ها مبغوض شارع است. آن مثال ها یک سری مشکلاتی اینجوری دارد نمی دانم می گوید در امت سابقه اگر بول به یک قسمت از بدن می رسید می گفتند که باید آن قسمت از بدن را ببرید و کنده بشود و امثال اینها. آن فقط مشکلش، مشکل تحمل حرج نیست مشکل امر به مبغوض است و آن یک جهت های دیگری دارد که آن روایات یک مقداری مشکل است. من حالا می خواهم بگویم که منهای آن روایات، من بحث های روایی را نمی خواهم بکنم که آیا آن روایات، پس خود تخصیص رفع به امت، و همچنین از ایه قرآن از هر دو اینها استفاده می شود که یک سری تکلیف های شاقی در امت های سابق بوده است که این تکلیف های شاق از این امت برداشته شده است.

سوال: تکلیفی که هیچ بیانی از آن نیامده باشد... هیچ کسی به آن ارتکاز ندارد که عاقل به مره هست و هیچ احتمالی نمی دهد این چه جوری به آن ....

پاسخ: چه ربطی به بحث دارد.

شاگرد: همین رفع ما لا یعلمون هم

پاسخ: نه بحث ما لا یعلمون را ما کار نداریم. ما لا یعلمون یعنی شک. رفع ما لا یعلمون یعنی صورتی که شک حاصل شود. بنابراین می تواند در امت های سابقه لزوم احتیاط را واجب کرده باشد. در صورت غفلت و نه صورت شک.

سوال: ....

پاسخ: صورت غفلت و امثال اینها نه. اصلا ما این را یادم رفت در آن بحث عرض کنم که اصلا این روایت ناظر به صورت شک است. صورت غفلت و جهل مرکب حکم فقط از این امت برداشته نشده است از امم سابقه هم برداشته شده است. و این اصلا وضعش معنا ندارد که رفع آن معنا داشته باشد. آن عرض کنم خدمت شما آن یک، مگر از این توجیهات حالا آن خودش یک ان قلت و قلت هایی دارد که ناظر به حکم وضعی باشد و نه ناظر به حکم تکلیفی باشد و آثار وضعی را بر آن بار کنیم. حالا آن یک باید بحث را دنبال کرد که اصلا می شود یا نمی شود و امثال اینها.

خب حالا این پرانتز بسته.

پس بنابراین این تقریب دوم که شهید صدر عمدتا روی آن تکیه دارد و از آن اثبات ملاک دار می کند این تقریب ناتمامی است. عمده اش بحث تقریب اول هست که شهید صدر نمی پذیرد تقریب را. حالا من قبل از اینکه این تقریب را توضیح دهم یک بحث توضیح، یک توضیحی در مورد مصلحت در رفع عرض کنم که یک مقداری اصل بحث روشن تر شود و بعد خود کلام را بررسی می کنیم ببینیم به چه شکلی است. ببینید یک در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی، یکی از وجوهی که بعضی ها گفته اند یکی از مشکلات جمع بین حکم ظاهری و واقعی این هست که مصلحت حکم واقعی و مصلحت حکم ظاهری باید با هم دیگر کسر و انکسار کند. بنابراین یا مصلحت حکم ظاهری اقوی است و دیگر حکم ظاهری نباید جعل شود یا مصلحت حکم ظاهری اقوی است دیگر مصلحت حکم واقعی نباید جعل شود. پس بنابراین جمع بین حکم ظاهری و واقعی این معنا ندارد. به دلیل کسر و انکساری که بین این دو مصلحت انجام می گیرد. خب یک پاسخی که آنجا داده شده است این است که محط مصلحت حکم واقع و محط مصلحت حکم ظاهری مختلف است بنابراین کسر و انکسار نمی کند. مصلحت حکم واقعی در مؤدی است در متعلق تکلیف است و مصلحت حکم ظاهری در نفس تکلیف هست. بنابراین با هم دیگر کسر و انکسار نمی کنند. خب این جواب حالا صرف نظر از اینکه آیا درست است یا نیست آیا مختلف بودن محط مصلحت باعث می شود که اینها کسر و انکسار نکنند یا نه، ولو مختلف هم باشد اینها کسر و انکسار می کنند اینها یک بحثی است که آنجا به آن می پردازیم و نمی خواهم وارد آن بحث شوم. مرحوم نائینی اینجا یک اشکال مبنایی می کند. می گوید اصلا مصلحت در تکلیف معنا ندارد. اینکه اگر تکلیف مصلحت داشته باشد، خب لازمه اش این است که به محض اینکه شارع تکلیف کرد، مصلحت استیفا بشود دیگر. به محض تکلیف کردن شارع، مصلحت استیفا بشود و امتثال و عصیان و این ها مطرح نباشد در حالی که فرض ما این است که اگر حکم ظاهری جعل شود، حکم ظاهری امتثال و عصیان و اینها در موردش مطرح است. پس بنابراین ما نمی توانیم مصلحت در حکم ظاهری را مصلحت در نفس تکلیف بگیریم. اینجا یک خلطی صورت گرفته است. تکلیف به دو معنا هست. یک معنا، یک جعلی که از ناحیه شارع صورت می گیرد، که یک امر حدوثی است در یک زمان تحقق پیدا می کند و تمام می شود. یک امر آنی الحدوث است. مستمر نیست. قارّ الذات نیست، متصرم است. آن یک معنا. ولی یک معنایی بر تکلیف هست که آن معنای نتیجه آن تکلیف. ملزم بودن مکلف، مکلف بودن یعنی به اصطلاح اینکه مکلف این خودش ممکن است خودش گاهی اوقات مصلحت داشته باشد. ببینید گاهی اوقات یک نفر را اگر آزادش بگذاریم، این خیلی مفاسد دارد. یک تکلیف به گردنش می گذاریم برای اینکه این وجوب تکلیف مصلحت دارد. اینکه مکلف بودن و ملزم بودن به انجام عمل. عملش شاید خیلی مهم نباشد. نفس اینکه شارع مقدس می خواهد که این آزاد نباشد. این ممکن است مصلحت داشته باشد. یا برعکس گاهی اوقات آزاد بودن مصلحت دارد. یا ملزم بدن مفسده دارد. حاج آقا این مثال را می زدند و می فرمودند که بعضی وقت ها علمای وسواس نماز واجب را که می خواهد بخواند الله اکبرش نمی آید. هر کاری که می کند الله اکبرش نمی آید ولی همین آقا نماز مستحب راکه می خواهد بخواند مشکلی ندارد. از جهت صورت عمل بین نماز واجب و مستحب چه فرقی است؟ هیچ فرقی نیست. ولی نفس آن الزامی که متوجه نماز هست این الزام اثر روانی ای دارد روی روان این طرف فشار می آورد که حالا انجام بدهم یا ندهم درست انجام دادم یا ندادم همین باعث می شود که اصلا الله اکبرش نیاید. حالا در پرانتز یک چیزی عرض کنم. عموی ما این حالت در موردشان ازجوانی داشته اند که در الله اکبر نماز مشکل داشتند و اینها. ایشان می فرمودند که اولین باری که این قضیه حاصل شد من از اول شب مشغول الله اکبر گفتن بودم نمی توانستم الله اکبر بگویم دیگر دیدم نماز دارد قضا می شود نیم ساعت به آخر وقت مانده توانستم الله اکبر بگویم و نماز بخوانم. خب والدین ما دیده بود من این حالت دارم و به مرحوم جد ما گفته بود. بعد ایشان می گفتند که مرحوم جد ما مرحوم حاج آقا به ایشان گفته اند که فلانی شنیده ام که نمی توانستی تکبیر بگویی و اینها گفت گل ختمی به روی سرت بگذار و امثال اینها. بعد می گفتند من در کتب طب قدیم مراجعه کردم خواص گل ختمی دیدم که یکی از خواص درمان جنون است. حالا یعنی اینها یک ناراحتی های روانی هست که در اثر داغ کردن مغز و اینها هست و گل ختمی مغز را خنک می کند. اینها همه دیده اید کسانی که دیوانه هستند یک مقداری موی سرشان را می تراشند چون گرمایی که در سرشان هست باعث می شود که یک مقداری چیزشان تشدید شود و امثال اینها. بعد حالا ایشان می گفتند که بعدا من متوجه شدم که اینها یک مقدار حالت های چسمانی هم هست و به یک دکتر مراجعه کردم و دو سالی تحت درمان بودم . این اواخر مثلا هفت هشت ده سال قبل می گفتند که یک مدتی درمان کردم و اینها می گفتند که خیلی فرق کردم. زیر و رو شدم و اینها. اصلا درمان های جسمانی دارند خیلی وقت ها بعضی از چیزهای وسواس صرفا جنبه روانی و اینها نیست. غرضم این هست که این مصلحتی که اینجا مطرح هست مصلحت در نفس تکلیف، یا اینجا مصلحت در رفع، نه مصلحت در یک رفعی که به عنوان یک امر آنی الحدوث است. این را مطرح کنیم بگوییم این مصلحت که با آن مصلحت فعل نمی تواند به محض اینکه رفع شد این چیز، مصلحت در مرفوع بودن یک امر مستمر است. بنابراین در هر زمان بخواهد تکلیف بیاید این مصلحت در مرفوع بودن با آن تکلیف با هم دیگر کسر و انکسار می کنند و امثال اینها. بنابراین این اشکال را مطرح نکنید که مصلحت در رفع نمی تواند با آن مصلحت واقعی که در متعلق وجود دارد اینها با هم دیگر تزاحم کرده و کسر و انکسار در موردشان برقرار شود. این رفع یک امر مستمر است. قار الذات است. یک امر صرفا یک لحظه رفع کردن نیست. این که در واقع، تکلیف نداشتن گاهی اوقات این خودش مصلحت دارد به دلیل اینکه مثلا خود آن تکلیف مفسده دارد. یعنی مکلف بودن به آن معنای مستقر و مستمرش. جایی که ولو متعلق تکلیف مصلحت است، ولی نفس ملزم بودن مکلف این ملزم بودن یک مفسده ای دارد که این مفسده با آن مصلحت واقعیه با هم دیگر کسر و انکسار می کنند و در نتیجه شارع مقدس این تکلیف را از عهده من ساقط می کند و برطرف می کند. خب این اصل تقریب اصل استدلال.

سوال:....

پاسخ: نه وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. عرض کردم آنجا هم همین مشکل وجود دارد. آنجا هم همین مشکل وجود دارد که این پاسخی که محط مصلحت را مختلف گرفته اند آن حل مشکل نمی کند. آنها به اصطلاح ولو در مقام محرکیت و باعثیت، اینها تزاحم دارند، مصلحت و مفسده نفسا از هم دیگر با هم دیگر تعارض ندارند. یعنی یک شیء ممکن است هم مصلحت داشته باشد و هم مفسده داشته باشد. با هم دیگر تزاحم ندارد یک شیء. آن که مصلحت و مفسده در مقام تأثیرش در تکلیف. در آن جهت هست و این فرقی ندارد که مصلحت در نفس فعل باشد یا مصلحت در مکلف بودن عباد باشد. علی ای تقدیر یک مصلحت واحد دارند و آنها با هم دیگر کسر و انکسار می کنند و این پاسخ مشکل را حل نمی کند. آن سر جای خودش عرض کردم که آن مشکل دارد و پاسخ صحیحی نیست. ولی نفس این کلام مرحوم نائینی را آنجا آورده ام یعنی به تناسب اینکه می خواستم بگویم که اینجور نیست که مصلحت در تکلیف اصلا معقول نباشد و امثال اینها. نه، مصلحت در تکلیف معقول است و هیچ مشکل خاصی هم از این جهت در این شیء نیست. بنابراین می شود یک شیئی مصلحت در تکلیف وجود داشته باشد و چیز باشد. خب ببینید من یک عرضی دارم آن این است که آیا اگر یک شیئی امتنان به چه اعتباری است؟ اگر مثلا رفع یک مصلحتی داشته باشد. مجرد اینکه رفع مصلحت داشته باشد و آن این باعث می شود که ما امتنان صدق کند و هر چیزی که رفع اگر ذی مصلحت باشد آیا این ما به این اعتبار می توانیم بگوییم که شارع منت می گذارد و امثال اینها. من تصورم این است که مطلق رفع، عرض کنم خدمت شما، اینجوری تعبیر کنم مطلق مصلحتی که در رفع باشد، این باعث نمی شود که صدق امتنان کند. مصلحت هایی از سنخ تسهیل بر عباد، مصلحت اینکه من می خواهم آزادی شخص را انجام بدهم. امثال اینها. این یک نوع منت هست. هیچ وقت می گوید خداوند به شما، یعنی به طور متعارف ولو کسی که نماز هم می خواند یک نوع مصلحتی گیر عبد می آید ولی معمولا می گویند که خدا بر شما منت گذاشت و نماز را بر شما واجب کرد. آیا این عرفی است؟ ولو با واجب کردن نماز یک مصلحتی گیر عباد می آید، ولی آن مصلحت به دلیل اینکه عرف متعارف علاقه ای به آن مصالح ندارد، ولو آن چیزی هست که مطابق واقع آن است. یعنی ببینید بعضی چیزها هست واقعا به صلاح عباد است. ولی خودش خوشش نمی آید. اینجاها متعارفا نمی گویند من به شما منت نهادم واجب کردم که فلان کار را انجام دهید. متعارفا آن یک نظر دقی می خواهد با یک نظر دقی که باید به آن طرف تفهیم کنند که آن واجباتی که ما چیز کردید در نهایت چیزی که عرف متعارف از منت می فهمد، یک سری مصالح ظاهریه هست. هر چند به یک معنای دقی که نگاه کنیم، آن داستان که در مثنوی مولوی هست معروف است که می گویند یک سرداری آمد از یک جایی رد بشود و دید که یک کسی زیر یک درختی خوابیده است و همین جور که بالای اسب بود دید یک ماری اومد دهنش باز بود و رفت در شکم این. دید که این سم مار این را می کشد و امثال اینها. زیر یک درخت سیب کالی بود و سریع با شلاق شروع کرد این را بیدار کردن گفت بیدارش کرد و گفت زودتر باید از این سیب بخوری هر چی می گفت من چه گناهی کردم که باید از این سیب بخورم هی شلاقش می زد و هی مجبورش می کرد که هی بخور بخور بخور بخور انقدر از این سیب ها به خوردش داد تا حالت تهوع به او دست داد بالا آورد و استفراغ که کرد مار افتاد بیرون. تازه متوجه شد که این چه بوده است. امثال اینها. ایشان می گوید تکالیفی که شارع مقدس برای ما وجود دارند ولو به یک معنا انسان احساس می کند که مشقت دارد ولی اگر با نگاه دقی به آن دقت کند می بیند آن سمومی که در بدن انسان هست به وسیله این تکالیف شاق از بدن انسان خارج می شود و امثال اینها. به نظر دقی اگر ما بحث منت را در نظر بگیریم همه تکالیف منت است. همه تکالیف منت است و امثال اینها. ولی متعارف منت گذاشتن، کسی را شلاق می زنند نمی گویند ما منه علی العباد شلاق برای شما نوشتیم چون کأنه تازیانه سلوک هست و امثال اینها این به نظر دقی همین جور است تمام تکالیف امتنانات الهی است بر عباد. چیزها هم می گویند که تکالیف لطف است امثال اینها .خیلی ها هم تعبیر لطف به یک معنا می کنند. اینها همه درست است. ولی امتنانی که ظاهر جملات هست، امتنان در آن چیزهایی هست که مکلف نسبت به آنها علاقه دارد. نه هر چیزی که مصلحت واقعی بنده باشد. امتنان یعنی من یک کاری را که شما مورد علاقه شما هست، آن کار را برای شما محقق کردم. آزادی عباد و اینکه آزاد باشند چیزی یک کسی از قول آقای منتظری نقل می کرد می گفت که ما گاهی اوقات از کجای شهر برای درس می آمدیم روز های برف بود در برف و بوران و سختی و امثال اینها به چه زحمتی کله سحر پا می شدیم می آمدیم می رسیدیم می دیدیم که درس تعطیل هست انقدر خوشحال می شدیم. انقدر زحمت کشیده بودیم از کجای شهر پاشده بوده اومده بوده است ولی آنجا که می رسیده می گفته است انقدر خوشحال می شدیم و امثال اینها. آزاد بودن خود این یک امتنانی هست یک منتی هست که انسان احساس می کند که یک چیزی، منتی خداوند برایش قرار داده است و امثال اینها. بنابراین من عرضم این هست که اصلا آن چیزی که مصحح امتنان است مطلق مصلحت نیست. یک مصلحت این چنین است. یعنی مصلحت آزادی مصلحتی که بندگان، مطابق علاقه اشخاص باشد نه مطابق صلاح واقعیشان باشد. حالا این نتیجه گیری این بحث را فردا انشاءالله عرض می کنم.

یک نکته ای را می خواهم عرض کنم که طرحش را اینجا می کنم توضیحش را فردا می دهم همه این بحث ها بر این زاویه هست که ما رفع را به احکام بزنیم رفع ما اضطروا علیه یعنی حکمی که انسان نسبت به آن حکم اضطرار دارد. رفع دارد یعنی مثلا وجوب مضطر علیه را شارع برداشته است. وجوب ما اکرهوا الیه را برداشته است. ما عرض کردیم ما اضطروا علیه و ما اکرهوا الیه به این معنا نیست. آن معنا این است که یک محرمی که انسان مرتکب می شود آن محرم را به گردن من نمی نویسند که مصحح نوشتنش به گردن من جعل مؤاخذه نسبت به آن هست و رفع گردن گیری یک شیء به این هست که مؤاخذه را برداشته شود. اگر به آن سبکی که ما مطرح می کردیم مطرح کنیم قضیه فق می کند. البته ما بین ما اضطروا علیه و ما اکرهوا الیه و ما لا یعلمون فرق می گذاشتیم. بین این دو باید نحوه بحث متفاوت باشد. ما لا یطیقون و ما لا یعلمون یک جور باید بحث کرد. ما اضطروا علیه و النسیان و خطأ را یک جور دیگر باید بحث کرد حالا بحث کلی این است که ما با توجه به تفاوتی که بین فقرات حدیث قائل می شویم مدل بحث را از اول باید به این شکل بحث نکنیم. حالا من بعد از اینکه بحث را به سبکی کهش هید صدر چیده است تمام کردم بر میگردم اصل بحث روی مبنایی که خودمان عرض می کردیم که از حدیث می فهمیم روی آن بحث را دنبال کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد